

# دوست

خردسالان

سال دوم،

شماره ۱۰۶، پنجشنبه

۳۰ مهر ۱۳۸۳

۱۵۰ تومان



۱۳	پیشی دروغگو!	۳	با من بیا
۱۷	آسمان پاره شده!	۴	خورشید خوش بو
۲۰	قصه‌ی حیوانات	۷	نقاشی
۲۲	مهمان	۸	فرشته‌ها
۲۴	کاردستی	۱۰	کلاغ سیاه
۲۵	فرم اشتراک	۱۱	جدول
۲۷	ترانه‌های نوازش	۱۲	بازی

● مدیر مسئول: مهدی ارنگانی  
 ● سردبیران: الفشین علاء، مرجان کشاورزی آزاد  
 ● مدیر داخلی: مارال کشاورزی آزاد  
 ● تصویرگر: محمد حسین صلواتیان  
 ● گرافیک و صفحه آرایی: کانون تبلیغاتی صدفایم ۸۷۲۱۶۹۲  
 ● لیتوگرافی و چاپ: موسسه چاپ و نشر عروج  
 ● توزیع: فرخ نیایش  
 ● امور مشترکین: محمد رضا اصغری  
 ● نشانی: تهران - خیابان انقلاب، چهارراه کالج، شماره ۹۴، نشر عروج  
 ● تلفن: ۶۷۰-۱۲۹۷ و ۶۷۰-۶۸۲۲ تا ۶۷۱-۳۳۱۱



پدر و مادر عزیز، مهربان گرامی

این مجموعه ویژه خردسالان طراحی شده است. علاوه بر جنبه‌های آموزشی، تفریحی و سرگرمی، افزایش مهارت‌های عملی خردسالان از اهداف اصلی آن است. بریدن، جدا کردن، رنگ آمیزی، حتی خط خطی کردن و هرگونه فعالیت پیش بینی نشده از طرف کودک، می‌تواند به ایجاد ارتباط، اعتماد به نفس، شادی و رشد خلاقیت او کمک کند. او را در شیوه استفاده از مجله آزاد بگذاریم. تنها به عنوان پیشنهاد و راهنمایی در بعضی از صفحات مجله توضیحات کوتاهی درج شده است.



# بامن بیا ...



دوست من سلام.

من سیر هستم.

بین چه قدر کوچولو و قشنگم.

هم غذاها را خوشمزه می‌کنم و هم برای سلامتی مفید هستم.

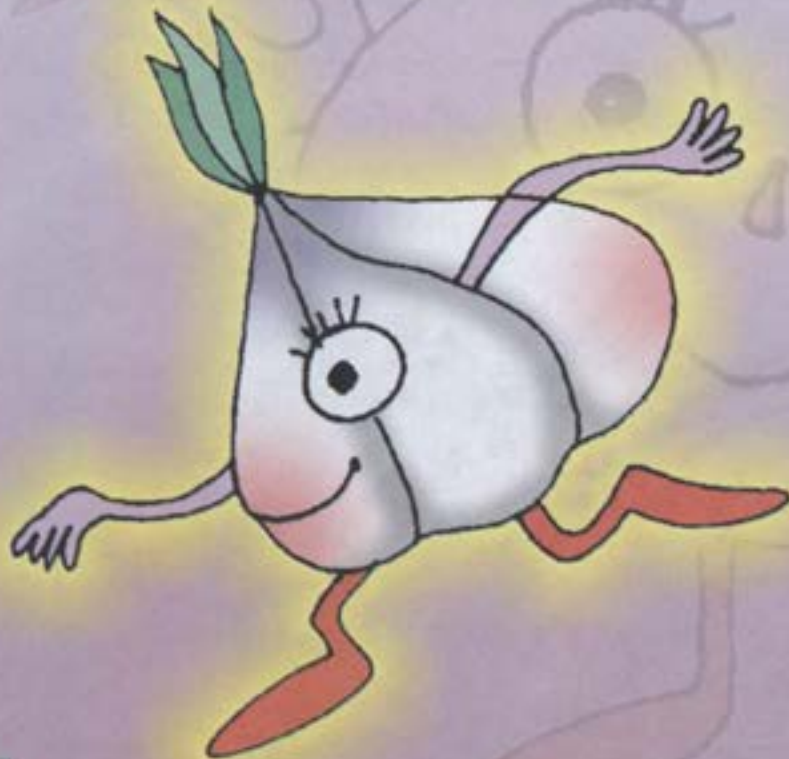
نگو که بوی خوبی ندارم!

وقتی کسی می‌گوید که مرا دوست ندارد، من خیلی غصه می‌خورم.

پس مرا خوشحال کن،

دوست من باش و

با من بیا ...



# خورشید خوش بوا!

لاله جعفری



تنگ غروب مورچه قرمزه توی باغ قدم می‌زد،  
آن دورتر خورشید را دید که وسط باغ افتاده.  
مورچه قرمزه گفت: «طفلکی خورشید! و تند تند به طرفش دوید.  
یک دفعه ایستاد و فکر کرد: «نکند نورش کورم کند.»  
بعد با خودش گفت: «چاره‌ای نیست، باید خورشید را نجات دهم.» و به طرفش دوید.  
یک ذره که دوید، دوباره ایستاد و فکر کرد: «نکند گرمایش کبابم کند.»  
بعد با خودش گفت: «چاره‌ای نیست باید نجاتش دهم.» و دوباره به طرفش دوید.  
دوید و دوید تا به نزدیکی‌هایش رسید. با خوش حالی دید نه کور شده، نه کباب شده.  
مورچه قرمزه دل و جرات پیدا کرد. باز هم رفت نزدیکتر تا پهلویش خورشید رسید.



یواش شاخک‌ش را به تنش کشید. بعد با تعجب گفت:

«چه خورشید خنکی!»

یک دفعه شاخک‌هایش تیز شد، تکان خورد و دور و بر

خورشیدش را بو کشید.

بو کشید و بو کشید.



مورچه قرمزه گفت:

«عجب خورشید خوش بویی! چه بوی آشنایی! باید بینم این چه جور خوشیدی است.»

بعد به هزارن زحمت خودش را از خورشیدش بالا کشید.

شب که شد، آن بالا رسید.

عرق‌هایش را که چیک چیک روی خورشیدش می‌ریخت، پاک کرد.

بعد دور و بر و زیر پاهایش را نگاه کرد. ناگهان زد زیر خنده.

خندید و هی خندید.

بعد دوباره بو کشید و گفت: «به به! چه بوی پرتقالی.»

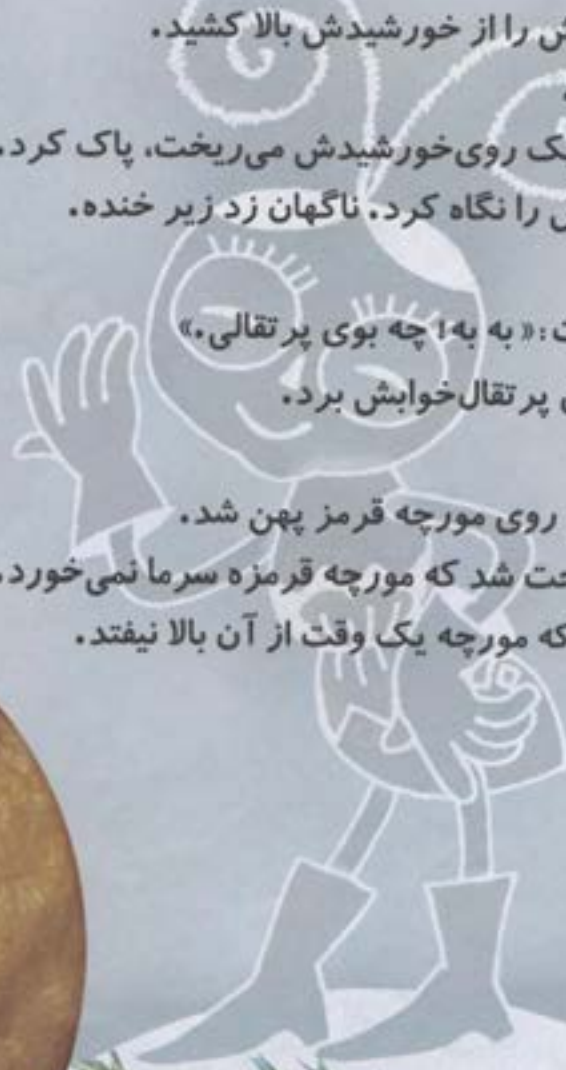
و از خستگی همان جا روی پرتقال خوابش برد.

باد خنکی آمد.

برگ درخت افتاد و یواش روی مورچه قرمز پهن شد.

پرتقال نارنجی خیالش راحت شد که مورچه قرمزه سرما نمی‌خورد.

بعد تا صبح بیدار نشست که مورچه یک وقت از آن بالا نیفتد.





# نقاشی

جایی را که خاله عنكبوت زندگی می کند نقاشی کن.



# فرشته‌ها



دیروز به خانه‌ی مادر بزرگم رفتم.

یک توپ فوتبال خریده بودم و می‌خواستم آن را به دایی عباس نشان بدهم.

پدربزرگ گفت: «دایی عباس، توی اتاق مشغول درس خواندن است.»

گفتم: «می‌خواهم توپم را به او نشان بدهم.»

پدربزرگ گفت: «عجله نکن. وقتی کسی مشغول درس خواندن است، نباید حواس او را پرت کنیم.»

پدربزرگ به آشپزخانه رفت. من هم همراه او رفتم. پدربزرگ گفت: «چیزی به وقت افطار نمانده بیا با

هم سفره‌ی افطار را آماده کنیم.» مادر بزرگ آش درست کرده بود. من کاسه‌ها را سر سفره بردم.

پدربزرگ گفت: «یک روز، نوه‌ی امام برای درس خواندن به خانه‌ی امام رفت. او هم مثل دایی عباس

دانشگاه می‌رفت و درس می‌خواند. وقتی نوه‌ی امام آن‌جا بود، امام خودش برایش چای می‌بردند.»

گفتم: «چرا امام برای او چایی می‌بردند؟» پدربزرگ گفت: «اتفاقاً نوه‌ی امام هم وقتی سینی چای را در

دست امام دید گفت: «شما چرا زحمت کشیدید.»

امام در جواب گفتند: «تو درس می‌خوانی. وقتی کسی درس می‌خواند باید همه‌ی دقت و توجه‌اش

به درس باشد.» گفتم: «مثل دایی عباس که باید همه‌ی دقت و توجه‌اش به درس باشد!»

مادربزرگ مرا بغل گرفت و گفت: «آفرین! حالا برو و دایی عباس را برای افطار صدا کن.»

من به اتاق دایی رفتم و توپم را به او نشان دادم.

ما آن قدر با هم حرف زدیم که من یادم رفت به دایی بگویم وقت افطار است!









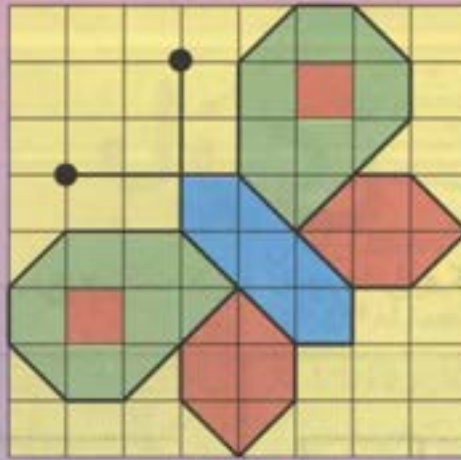
## کلاغ سیاه

مهری ماهوتی

قارو قارو قارو گردوی دونه دونه  
کلاغ سیاه مهمون باغمونه  
نوک می‌زنه به گردوی رسیده  
بین چقدر گردوی تازه چیده  
قارو قارو قارو گردوی دونه دونه  
چوب توی دست آقا باغبونه  
تق و تق و تق گردوها رو می‌چینه  
خدا کنه کلاغه رو نبینه  
قارو قارو قارو گردوی دونه دونه  
کلاغ مهربون تو آسمونه  
اومده و سهم خودش را خورده  
مال باغبونو با خودش نبرده

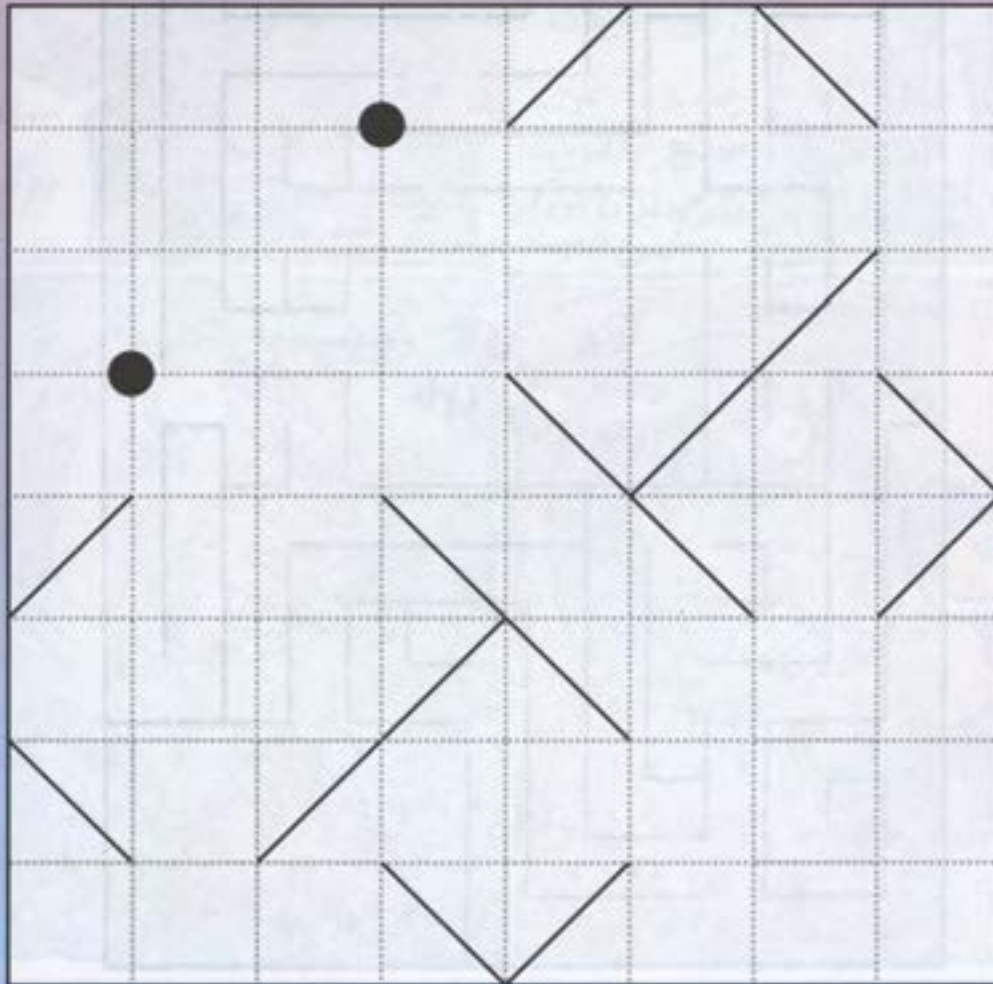






# جدول

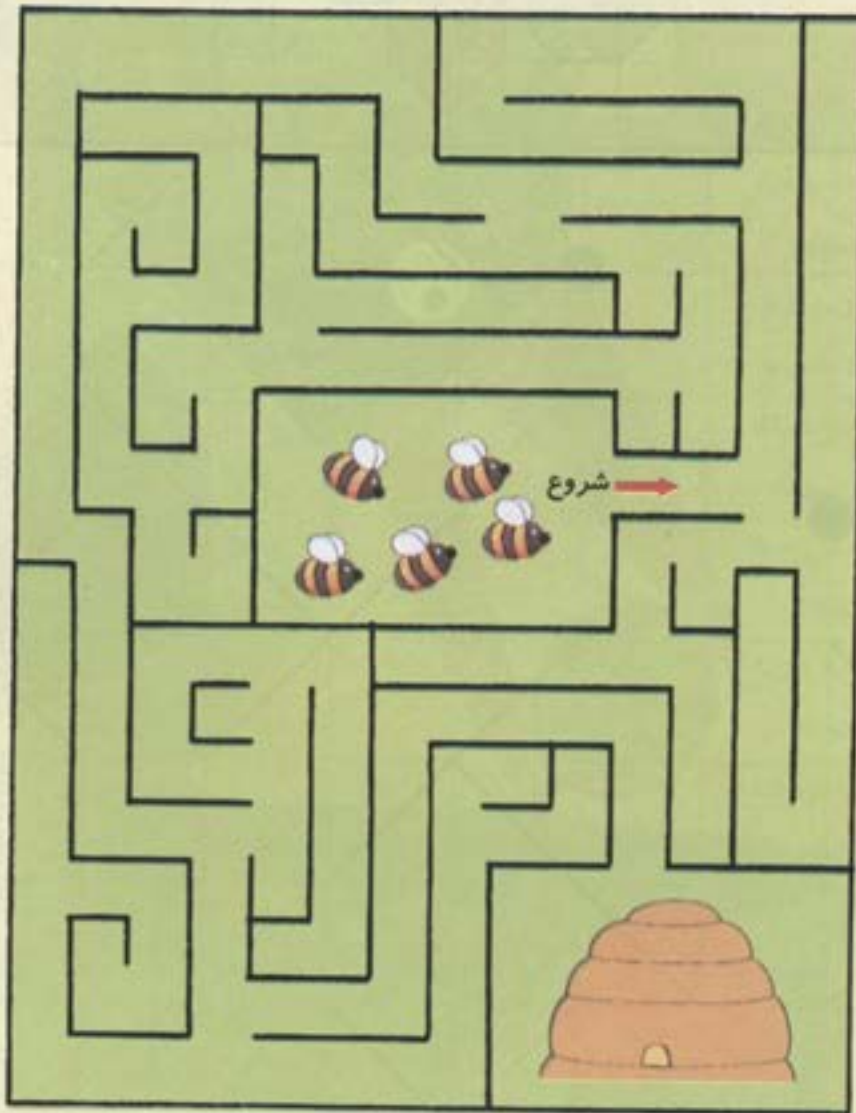
جدول را کامل و رنگ کن.



# بازی



از نقطه‌ی شروع حرکت کن و زنبورها را به کندو برسان.











بعد برای این که  
قشنگ تر بشه  
خیلی حرف شگل،  
رنگش کرد!

چه هنرمند  
هستم!



آن وقت دیدم لُمش بیچاره و داره  
نگون می خوره، به پرچم بستم  
به لُمش!

من نوک  
پیشی بوری هستم





هاها! حالا باز هم بگید پیشی بوری  
می ترسه! چه حرف ها!



و آخر سر با شوت  
فرستادمش به آسمون

۹۲!  
دنگه شوخی  
بد نکنی ها



انگار  
یک صدایی  
مثل سوت  
میاد!؟



چی بگم  
بچه ها،  
حتماً خودتون  
فهمیدید...

پیشی بوری  
خیلی خوبه  
اما یک کم  
دروغگوئه  
نمی دونیم  
باید چی کارش  
کرد!

من تو کرم  
پیشی بوری هستم

سووووووووت!



اوخ بختبند!  
پیشی بوری که این طرف ها  
نیست؟ اصلاً نشوخی سرش  
نهی شه!



دامب!

پایان





با معرفی شخصیت‌های داستان به کودک از او بخواهید در خواندن داستان شما را همراهی کند.



پیشی



رعد و برق



آسمان



اردک



مرغ

## آسمان پاره شده!

یکی بود، یکی نبود. غیر از خدا هیچ کس نبود.

با هم بازی می‌کردند، همه جا تاریک شد.



با عجله به طرف آن‌ها آمد و گفت: «وای! چرا همه جا تاریک شده؟»

می‌خواست چیزی بگوید که باران شروع به باریدن کرد.



داد زد: «من اصلا باران را دوست ندارم.»



بعد دوید و رفت پشت بوته‌ها.

پر و بالش را باز کرد و گفت: «ولی من باران را خیلی خیلی دوست دارم.»




گفت: «تا سرما نخورده‌ام باید بروم توی لانه.»



زیر باران مشغول قدم زدن بود که ناگهان  همه جا را روشن کرد و بعد صدای بلندی به



گوش رسید.

که هیچ وقت  ندیده بود، از ترس زبانش بند آمد.



پاره شده‌ا!



جان فرار کن!



از پشت بوته‌ها فریاد زد: «



پاره شده‌؟»



در حالی که می‌لرزید گفت: «چی؟»



پاره شده‌؟»



را شنید و گفت: «چی؟»



توی لانه صدای



روی سرمان می‌افتد.»



گفت: «الان



روی سرمان بیفتد چه کار کنیم؟»



فریاد زد: «اگر



گفت: «جان زود بیا پیش من!»



دوید و رفت توی لانه‌ی





تنها مانده بود.



یک گوشه نشست و به نگاه کرد.



«.

پاره شده بهتر است بروم پیش



با خودش گفت: «حالا که»

از پشت بوته‌ها بیرون آمد.



همین موقع دوباره همه جا را روشن کرد و صدای بلندی به گوش رسید.



خیس خیس رفت توی لانه‌ی



جان، خوب شد تو هم آمدی.»



نگاه کردند.



در حالی که می‌لرزیدند به



بعدی و

کمی بعد دیگر باران نبارید.

خورشید از پشت ابرها بیرون آمد و همه جا دوباره روشن شد.



از لانه بیرون آمدند، به هم نگاه کردند و کلی خندیدند.

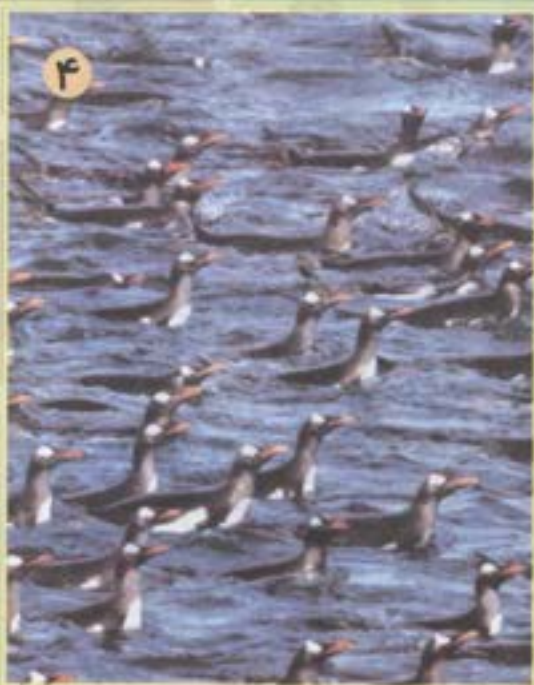
# قصه‌ی حیوانات



۳) چون مادر باید در لانه می‌ماند و روی تخم‌ها می‌نشست.



۱) روز جشن پنگوئن‌ها بود و همه دسته دسته به ساحل یخی می‌رفتند.

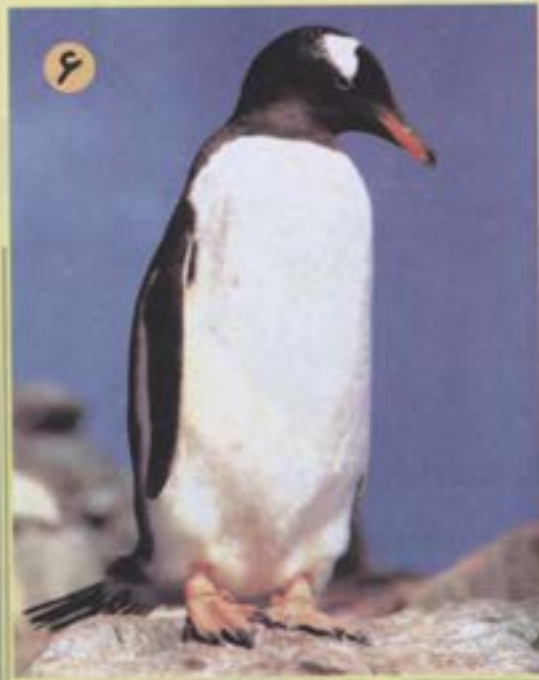


۴) و پدر، صبح خیلی زود رفته بود تا برای مسابقه‌ی شنا، خودش را آماده کند.



۲) همه خوشحال بودند، به جز دو بچه پنگوئن. آن‌ها نمی‌توانستند به جشن بروند.





۵) بچه‌ها از مادر  
خواهش کردند که  
به آن‌ها اجازه بدهد  
تنهایی به جشن بروند.  
اما مادر اجازه نداد.



۶) همین موقع خاله  
پنگوئن از راه رسید.  
او آمده بود تا بچه‌ها  
را به جشن ببرد.



۸) آن روز به  
بچه‌ها خیلی  
خوش گذشت.  
دوستان تازه  
پیدا کردند  
و تمام روز را  
با هم بازی  
کردند.



۷) مادر با دیدن خاله پنگوئن خیلی خوشحال شد و  
با خیال راحت به بچه‌ها اجازه داد که با او بروند.

## مهمان



من و مادر می خواستیم چای بخوریم.  
یک برگ کوچولوی چای توی استکان من بود.  
مادر گفت: «برایت مهمان می آید.»  
به استکان مادر نگاه کردم، استکان چای او برگ چای نداشت.  
گفتم: «برای شما مهمان نمی آید؟»  
مادر خندید و مورچه‌ی کوچولوی کنار قندان را نشان داد و گفت: «این هم مهمان تو!»  
با یک قند بزرگ از مورچه‌ی کوچولو پذیرایی کردم.





Bill Cullery



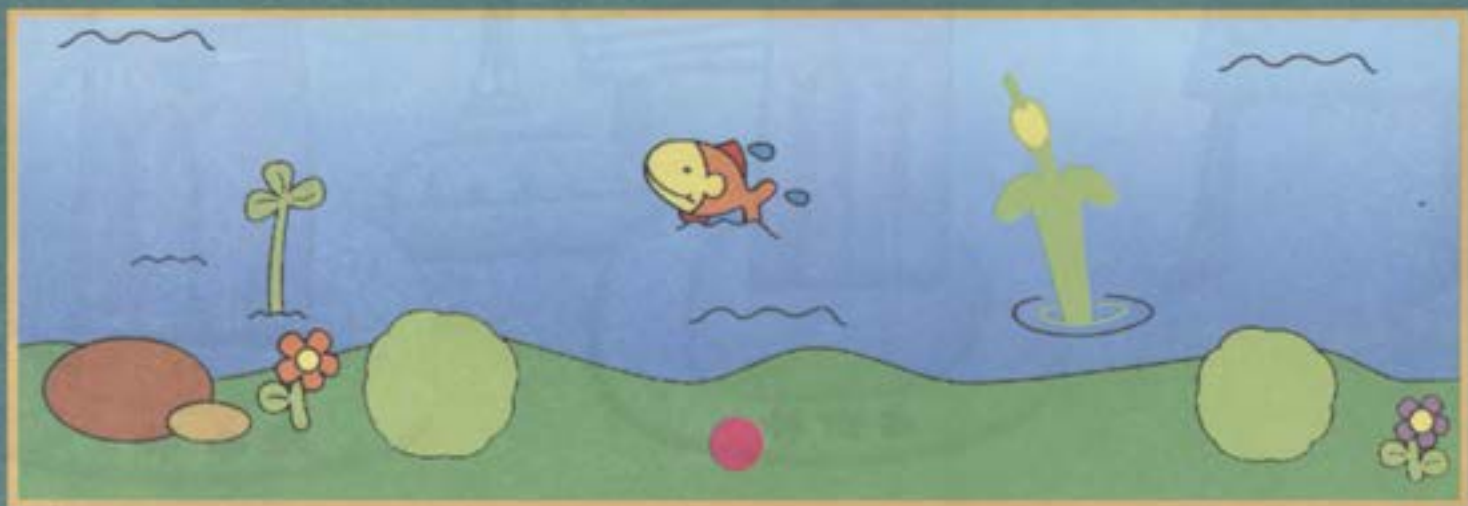
## کار دستی



- این شکل‌ها را از روی خط نارنجی قیچی کن.
- تصویر اردک را پشت برگه قرار بده و آن‌ها را از روی دایره‌ی صورتی با یک دکمه‌ی فشاری به هم وصل کن.
- حالا قسمت سبز را با دست تکان بده تا اردک کوچولو بتواند آب بازی کند.



برای درست کردن این کار دستی یک عدد دکمه‌ی فشاری لازم است.





# دوست

خردسالان

بهای اشتراک تا پایان سال ۱۳۸۳  
هرماه چهار شماره، هر شماره ۱۷۰۰ ریال

مبلغ اشتراک را به حساب جاری شماره‌ی ۵۲۵۲ بانک صادرات شعبه‌ی انقلاب کد ۷۶  
به نام مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) واریز کنید.  
( قابل پرداخت در کلیه‌ی شعب بانک صادرات در سراسر کشور )  
فرم اشتراک را همراه با رسید بانکی به نشانی: تهران - خیابان انقلاب ،  
چهار راه کالج ، فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) ،  
شماره ۹۶۲ امور مشترکان مجله دوست خردسالان ارسال فرمایید.

فرم اشتراک

نام :

نام خانوادگی :

تاریخ تولد :

تحصیلات :

نشانی :

کد پستی :

تلفن :

شروع اشتراک از شماره : تا شماره :

امضا -

دوستان عزیز! لطفاً کسب‌وکارهای سطحی خود را بر سر این دو مجله و این یک پاکت نامه با آن تسویه و برای ما بفرستید.



نشانی فرستنده:

جای نمبر

نشانی گیرنده:

تهران - خیابان انقلاب ، چهار راه کالج ، فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) شماره ۹۶۲ امور مشترکان مجله هفتگی دوست خردسالان





# ترانه‌های نوازش

مصطفی رحماندوست

نه برفه نه زمستونه  
نه سرخه نه تابستونه  
نه زرده نه پاییزه  
بهاریه، تمیزه!  
سبزه‌ی ریزه میزه  
پیش همه عزیزه

هنگام بازی و نوازش کودکان این ترانه را بخوانید.



